

لهم من من شئتم لا تسره ولا ترک في بيت المال من ما لا يجيئ عن قسمته في يومه ذلك
تقول يا دنيا اغلى غيري لم يكن بيتأثر من الغنى بشيء ولا يختصر حبها ولا فرقها ولا يحيط
بالولايات الا اهل الرياحات والامانات وادا بلغته عن احد خيانة تقبع اللعنة
قد جاءكم موعظة من ربكم فاقرأوا الكلام المرفوع بالقسط ولا تخسوا الناس بما يائمه
ولا تتعشو على الارض مفسدين بعقبية الشد خيركم انكم من محبتي واما عليكم بحفيظ
او اماك كتابي فاخحظ بما في مركب من علها حتى نجت اليك من شرط لمنك
شئم من طرف الى السماء فيقول لكم ربكم تعلماني لكم امركم بطلكم علاقتك ولا تترك حتفك
شر وحده وقيتكه می مردی نزد علی هر ترضی کاه نیداشت چیزی را وصرف می کرد وهمه ای
در راه خدا و در بيت المال چیزی نیکه ناشت گر انکه عاجز مشید از قسمت کرن
و می ران روز و می هرسودای دنیا فریب ده و مغور ساز غیر مراد نیست
بر من دست ترا خود می گرفت از مال غنیمت و شخصیت منیک دانید کسی را از
دوستان خوشنان خود دو والی نمی گردانید و چیزی مگری اک صاحب بیان
و امانتی پروردگار که میرسید بوسی خبر خیانت کسی می نوشت بسوی وی
او من آیه قد جار کنم کم کم مضمون شناسنیست درست تیکه آمد شما غصیت از پروردگار
رشکا که تمام پیامد کمیل اب پیانه و تمام سنجی پیزد و زدن را تبراز و بعد از رسانی
و کم کمیند چیزی ای مردمان را وفا پیش بنا هی جمیع مید و رز میں در حالی تیکه فساد
کندگان باشید اپنے باقی خدا تعالی گذار و برآشما از حلال بعد از ترک حرام

بهر آنست برای شما از اینچه بخیارت جمع گمیند اگر همیتد شما باور دارند کان
مر قول مرا و من فرمیتم بر شما کتاب اپیان که شمار از قبایح نگاه دارم و می نوشت
هر کاه که میرسد بشما کتاب من نگاه دارید اینچه نزد شماست ما بفرستم بسو
شما و سیکر اکه تکردار شما بعد ازان حشمت پسونی آسمان می کرد و می فرمود ایند
تو میدانی که من حکم نگرده ام ای شا نز اکه حکم نشده بغلق تو زندگی تو روان
آخر روح ابو محمن مجع التحییه ای علیا قسم افی البتین بن المسیلین شهادت پیشنهاد
قیمه رجباران پیشنهاده یوم القیامت هر چیزه بدرستیکه ملی هر قصی قصیم کسر پیشنهاد
آنچه در میثمال مال می بود بعد ازان حکمی فرمود که جارد و بکنند این خانه
بعد ازان نماز میخواهد با میدانگرگوهی داده شود پرای او رود روز قیام

6

آن شاه دلاور که برای طنفس
برخوان جان سخپر نیالو دعی بود
واز محله زده است که برادر عقیل در آنرا شنید و بطرف معاویه رفت
فی الصواعق و سبب مقاومت اخیر عقیل اینا شکان بعطیه کل یوم من الشعیر بگفی عیال
فاشتی خلیه دلا دو هر سیاضارایا خندی کل یوم شیئا قلیلا حتی اجتماع عند
ما اشتربی به سنهاد و تکرا وضع لام قد علو اعلیا الیه فلما جا و وقدم له ذلک سال
عنده فقصو اعلیه ذلک فحال و کان سیفیه ذلک بعد الرزی غزلتم منه قالو نعم
شقص حا کان بعطیه مقدار ما کان بیزد کل یوم و قاله بحیل لان از پرسن ذلک

فیض کے پودے۔ ایناں میں سے ایک کوئی نہیں دیکھ سکتا۔ لالہ کے بیچ میں ایک بڑا جگہ بھر کر جانشی کے لئے اپنے بیٹے کو دیکھ رہا تھا۔ اس کے پاس ایک بڑا جگہ بھر کر جانشی کے لئے اپنے بیٹے کو دیکھ رہا تھا۔ اس کے پاس ایک بڑا جگہ بھر کر جانشی کے لئے اپنے بیٹے کو دیکھ رہا تھا۔ اس کے پاس ایک بڑا جگہ بھر کر جانشی کے لئے اپنے بیٹے کو دیکھ رہا تھا۔

ففضيبي له خديده وقربها من خده وهو عاقل فقاوه فقال تخبر من ذرته
 وتعرضني لنار جهنم فقال لا ذرته اى من يعطيني تبرا وليمتنى ترا فلحو معاويه وقال
 يوم الولاعنة في خير من اخيه ما قاتم عندنا وتركه فقال لعقيلا خي خير لي في دني وآخر
 خير لي في ديني وقد اخرت ديني واسأله شرعا تمرة خيرا وخرج ابن عساكر
 ان عقيلا سال عليه فقال لي محتاج واني فقير فاعطيني قال صبرتني خير عطاني
 مع المسلمين فاعطيك سبعون صالح عليه فقال لرجل خديده فانطلق به الى الخانه
 اهل السوق فقال ورق ذرته الا فقال وخد ما في ذرته الجوانب قال تريدا ان
 يتذكري سارقا قال وانت تريدا ان تذكري سارقا ان اخذ اموال المسلمين
 فاعطيتكم ما ونهم قال لا ترين معاويه قال نعم وذاك فاقعيه فسأله فاعطاه
 مائة الف درهما ثم قال صعد على المنبر فاذكر ما ادراك على وما اولئك فصعد محمد امده
 واثني هليه ثم قال يما الناس في اجركم في اروت عليه على دينه واني اردت
 معاويه على دينه فاختار في علي دينه از اخرج ابو عمر عن عاصمه لكيه عن
 ابقل قدرهم على مال هفمان فقسمت سبعونه بسباع وجد فيما رغيفه تسهيل
 سبع كسر وجعل على كل حيز وكسرة ثم اقرع بمجسم ايام بعده اولا
 ترجي ترجي آمر على مرتفعه مدلوات اشد على كلها وعليه
 مال زاصفان والراهنات حصه مسوده سير مردو رافت وران مال
 ثانى ان ما راهمت حصه مسوده سير مردو رافت وران مال

انداخت که پدر کدام کسر اقل فاده شود یکی ازین حصه ها را زاخراج ابو عمر بن معاف
بن العلای خی ابی محمد بن العلاء عن ابی عین جده قال سمعت علی بن ابی طالب يقول
ما سمعت من فیکم الراہد و القارورة احمد بیهی الدقیقان ثم نزل الی بیت المال
فرق کل ما فیہ ثم جعل بقول اقطع من کانت له قوصرة باکل منها كل مررة روایت است
که فرمود علی بن ابی طالب صعلوای اللہ علی نبینا وعلیہ که ترسید مردان غذنیش
گردد بن شیشه که بعد یه فرستاد از اسی مکان یه علیه دشیرین آورده بیتقال
وپس انداد کرد اخچه بود در ان بعد ازان فرمود که رسیدگاری یافت کسی
باشد او را زنبیل خرمائی بجزرد ازان هر مرتبه که بخواهد سه هنیها را بباب
الشعیر یعنیما والعاشق المسکینین یا تجزع اشعار آدمی اجتنب و فقر آمد امان

نیست قدرت ہر کسے سازوار فقر ازین رونخ سرا آمد چادون چون لباس از فقر سیرا یه شود آن خرج ابو محمر عنانی جان <small>تمہی</small>	از بلا ای نفس پر حرص و عمان عمر بجهت ترمایہ پر ہمیزگار کرتی توی ماند دست نارسان او محمر دار پے سا پے شود
--	---

عن اہیهال رایت علی بن ابیطالب علی المبیر يقول من شیتر می خنی سیفی ندا
فلو کان عند میثن از ارما بعده فقام ای پیغمبر علی فعال نا اسلفک مثن آزاد از حجه
پادی میگوید که دیدم علی بن ابیطالب ای پیغمبر که عی فخر و دکیست که خرد کند و من
این شیخ هرا اگری بودند من قیمت آزادی که بخواهم بوسی کنی فخر خدم این شیخ

میرزه علی خان بیگنیز از افغانستان
که در سال ۱۲۷۰ هجری قمری می‌باشد
در زمان شاهزاده ناصر شاه
که در سال ۱۲۷۵ هجری قمری می‌باشد
که در زمان شاهزاده محمد شاه
که در سال ۱۲۸۰ هجری قمری می‌باشد

لپس هناد مردست و گفت من شکش هیسم قیمت آزار بجو و از بخواشت صبره
ضيق حیث است و از بخس خویش گوارا ساختن از اخرج ابو بکر عن ابن الجوزی قال قال
علی لامه فاطمه بنت ابی الحسن فاطمه بنت رسول الله الخدمه خارجاً وال الحاجه و تکمیل عمل
قی ابیت الجن و الخبر و الطعن مترجم گفت علی بن ابی طالب حملات اسد علی بنیها و علیه آله
ما و خود را که کفایت میکنند من برای خدمت فاطمه زیرا حملات اسد علی بنیها و علیه آله
کلخ از پیرون خانه دارد از آوردن آب و غیره حاجات و کفایت سکونی برای خدمتی
که تعلق بدرون خانه دارد و مانند خمیر کردن و نان بختن و آرد کردن و فی الصواعق
لقد طلب علی الدین ایلانا و قال اقدر خست بد عینی پاها حقیقت من رقابها و از
اخرج احمد عن مجاهد قال قال علی جمع مردہ بالمدینہ جو عاشدید اخراج خست طلب العمل
ی عوالي المدینه فاما ما همراه قد جمعت مدارفه همها ترید بهما تقاطعهم کل ذمته بخیره
نمودست سنته عشره زنو پاها محلت میایی ثم استیت المازنا صبت منه شمر ایتهما خست
لطفی پنهان خفت ای سنته عشره قدره فاستیت النبی حصل اسد علیه و آکه فانجسته فاصل منه
منها فزند و علی گرسنه شدم بکبار در مدینه بخت گرفتگی پیرون آدمت ناکاری بکنم و
مزوان کاره اضرع طجت خود نایم ناگاهه دیدم زنی را که جمع کرده کلوخ پس گمان کردم
که این زن سخواهد که این را تکند و گل میانه دل پسر تقاطعه کردم که من را هر کرده
هیسم بینیکه بوضه هر دلو یک غذا از تو در مژده خواهم گرفت و پس کشیدم
شانزده دلو تا آبل برا آورد و دست من از کشیدن دلوها بعد ازان آوردم آب با

لپس هناد مردست و گفت من شکش هیسم قیمت آزار بجو و از بخواشت صبره
ضيق حیث است و از بخس خویش گوارا ساختن از اخرج ابو بکر عن ابن الجوزی قال قال
علی لامه فاطمه بنت ابی الحسن فاطمه بنت رسول الله الخدمه خارجاً وال الحاجه و تکمیل عمل
قی ابیت الجن و الخبر و الطعن مترجم گفت علی بن ابی طالب حملات اسد علی بنیها و علیه آله
ما و خود را که کفایت میکنند من برای خدمت فاطمه زیرا حملات اسد علی بنیها و علیه آله
کلخ از پیرون خانه دارد از آوردن آب و غیره حاجات و کفایت سکونی برای خدمتی
که تعلق بدرون خانه دارد و مانند خمیر کردن و نان بختن و آرد کردن و فی الصواعق
لقد طلب علی الدین ایلانا و قال اقدر خست بد عینی پاها حقیقت من رقابها و از
اخرج احمد عن مجاهد قال قال علی جمع مردہ بالمدینه جو عاشدید اخراج خست طلب العمل
ی عوالي المدینه فاما ما همراه قد جمعت مدارفه همها ترید بهما تقاطعهم کل ذمته بخیره
نمودست سنته عشره زنو پاها محلت میایی ثم استیت المازنا صبت منه شمر ایتهما خست
لطفی پنهان خفت ای سنته عشره قدره فاستیت النبی حصل اسد علیه و آکه فانجسته فاصل منه
منها فزند و علی گرسنه شدم بکبار در مدینه بخت گرفتگی پیرون آدمت ناکاری بکنم و
مزوان کاره اضرع طجت خود نایم ناگاهه دیدم زنی را که جمع کرده کلوخ پس گمان کردم
که این زن سخواهد که این را تکند و گل میانه دل پسر تقاطعه کردم که من را هر کرده
هیسم بینیکه بوضه هر دلو یک غذا از تو در مژده خواهم گرفت و پس کشیدم
شانزده دلو تا آبل برا آورد و دست من از کشیدن دلوها بعد ازان آوردم آب با

عقیم بان گلو خما بعد ازان رفتم ترداں زن و گفت که گناهت بیکند ترا یعنی قدیس
 نازد و خدا شمار کرده حواله من نمود پس آمدهم بخاست رسونخدا و عرض کردم این باجراء
 پس خورد رسونخدا صلی الله علیه و آله و آیه از لان خراما بانی الفوائد و صلی الله علی المؤمنین
 ملی علیه السلام لا میر المؤمنین حسین علیه السلام و قال شعر لعل الصخر من قلل الچبار +
 حبیے من من الرجال نه یقول الناس فی فی لکب علی ربہ تحلت العارفی ذل
 سوال نه بلوت الناس قزبا عقد قرن نه فلم ارشل نحتمال بهال نه وقت مراده
 لا شیار طرا نه فما طابت اتر من السوال نه واذا خرج احمد عن محسین کعب الفراتی
 ن علیا قال القدر اینی مع رسول سرافی لا ربط الجھر لعل بن من الجموع وان صدرسته
 ایوم لا رجون الغافر مو وحضرت علی ورضی علیه السلام هر آنکه بودم من با رسونخدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که عی بی تم نشکم خود منگ از گناهت گرسنگی و امر فر صدقه من بخل
 هزار رسیده لظرف لب فرو بند از طعام و در شراب نه سوے خوان آسمان نکن شاید
 این دهان بستی دلکنه باز شدم نه کو خورند و لقمه نسے زار شدم نه در جهان گرفته
 لر شربت سست نه لذت او فرع محولدت سست نه این خوش بآن اذک اذک باز بذل
 لین غذای خرد وان آن خرد تا غذای هصل را قاب شکو هد لقمه های نور و راه
 ایک شوی په گر تو این انبان زمان خالی کنی په پر زگو په لای اجلالی کنی په کم خود رکج
 لاصاصم فیستی په پر خود آخ زبانم غیستی نه انعتدے بالنور کن مثل البصر به واقع الکل
 پاچی بشیر په چون هلاکت سبع خود را کن خدا مده تاری یمچون ملا کم از اذدے په آما

دو قوی کم نه باز که زن دلک نه باز نه ایک دلک ایک دلک ملی علی کنی ایک دلک
 دلک علی بیکر ایک دلک دلک

عزیز بیکر
 بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر
 بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر

۱۳۰

بيان فضیلت و می دامت از احادیث سابقه معلوم شد و از انجلا آنست که برای
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مردمانیکه از اجله صاحب خیر الوری بودند خواستگار
نمودند بد رججه اجابت نرسید و با مرخد او را رسول سلطنت حضرت علی مرضی صلوات الله
علیہ بیننا و علیہ تزوج فرمود و در اشاره آن فضیلت علی مرضی بیان نمود از اخراج انسانی
فی خصائص علیه عن عبد الله عن بریه عن ابیه قال خطب ابو بکر و عمر فاطمه علیها السلام
فعال رسول مدد اینا صنیره فخطبها علی فرواجاعن ابی هریره قال ثابت فاطمه رسول الله
زوجتی من علی و هر خیر کمال لد هنالی باتفاقه اما مرضیین ان اسد عز و جل طلح ای اهل کعبه
فاختار جملین احمد پاک و الاخر جملک خوجه الطبری فی الکبیر و الخطیب عن ابی هریره
ترججه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که یا رسول مدد نکاح من با مردی کردی که
قیمت و مال ندارد در جو بش رسوند از مرد که حق جل و علام متوجه بسوی اهل من
گردید پس برگزید و مردی کی ازان دو مرد پدرست محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آله و سلم
برگزید و حق علی مرتضیه ابیات من غسل سول صحبتیه زوج تبریز رساده قایم مقام مصطفی
صاحب فیاض بمال تے + عالی علم والا ہم شیر خدا ایرام + شاد عرب و عجم سلطان جمله
اویا + دور وقت تزویج یا کرمیه اثنا اثنت منذر و کل قوم نادر رسول مدد اصلی اللہ
علی فیا که در حق علی مرضی صلوات اللہ علی بینیا و علیه زوج فرمود که انا رسول مدد منذر و اثنت
المادی ن عرض جمله او صاف در شان امده که کسریت خالی راحسان و
و اخچ احمد و الطبری فی الکبیر عن معقل بن سیدان النبی صلی اللہ علیہ و آله و سلم قال

لغا طریفین ز وجہ امن علی الارضین افی ز و تکب اقدم اتھی سلما و اکثر هم
علماء عظامهم حملوا و اخرج النسائی فی خصایص علی و احاکم عن عبادوں عباد احمد قال حکمت
علیما یا یقول انا عباد بعد و اخو رسول احمد و اما الصدیق الاکبر و فی روایة اما الفاروق عظیم
ا تجویل ا بعد می للاکما ذکر و فی الحدیث صحیح علی رأی الحاکم و قال النبی النظرالی وجہه علی
عبادۃ و ذکر علی عبادۃ و صحوۃ الحاکم و عن ابن عباس قال رسول الله علیہ السلام علیہ الصدیق الاکبر
و فی الفاروق فین الاممہ لیفرق میں الحق و الباطل و فی الحسوب المؤمنین رسول خدا در
حق علی ترضی فرمود کہ این صدیق اکبر و این فاروق عظام است کہ فرق میکند میان
حق و باطل پس میں ہر دو لقب سید الوری علی ترضی را لقب ساخت فی اہمیت
کمان ابو بکر کثیر النظر علی وجہه علی فائستہ خالی سمعت رسول ارسل علی
یتجویل النظرالی وجہه علی عبادۃ و اما حدیث حسن و اخرج الدبلی علی عائشۃ النبی
صلی اللہ علیہ و آله وسلم قال حسیرا خوئی علی و خیر اعماق خفرة و ذکر علی عبادۃ و دلیج
الخطیب عن البراء والدبلی علی بن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ و آله وسلم علی منی
منزلة راسی من بدنی و اخرج الحسکری عون نس قال بنیها النبی صلی اللہ علیہ و آله
فی المسجد او قبل علی قسمتم و قفت نیطر من خدا بجلیس فیہ و نظر صاحم فی وجوہ
اصحابہ و ایمیم یوسح له و کان ابو بکر علی عینیہ فتر خرج لعن مجلسہ و قال امسنا یا ایماں
مجلس میں النبی و میں ابو بکر فرفت اسر و رفت و جہه النبی و قال یا ابا کرا نایرت
اغضل لا اهل الفضل الا ذ و لغضل ملما جا و ابو بکر و عمر زیارت فیلنبی بعد وفاتہ



سبعه ايام قال على تقدم يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وآله قال برب ما كنت اتقدم
رجلا سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول فيه على مني بنشرتى من ربى اخرج ابن السنان
واخرج الدارقطنى عن شعبي قال منها ابو بكر جاس اذ ظلم على خماراه قال من سره
ان نظر الى اعظم الناس نزله واقر لهم قراة وفضلهم حالا واعظمهم غنا عن رسول الله فنظر
الى نهاد طالع ولما بيان ثبات وعي حبنت وبوون وهي هم تبرت بحضرت رسالت
صلحه روى قيامت در حادیث متعدد وآمده از نجلا است از ابی سعد العذری آمه ان
النبي صلیم وخل علی فاطمة قعال فی وانت وبدالنایم عینی علیا وہما یعنی هشون هن
لغی مکان واحد یم القیامت وعن علی قال رسول الله اخباریدی وحن فی سک
المدنیة او مرزا بجزیره تھافت یا رسول الله احسنها من حدیقة قال لک فی الحبتهن
نمہا ومو وعلی ترضی که بویم مادر کو چاے دنیه هراه رسول خدا آگذشتیم بر بغ
در خوش آمد رسی عرض کرد و مخدومت رسول الله که چخوش است این باع میان باعها
وزمو دای علی بلے است در بیت باعی بهتر و خوشتر ازین و اخرج ابن شیبه قائد
واعیتم وحاکم وابو غیم عن علی ان رسول الله قال له يا علی ان کنتر آنے الحبته یا ملی
برے تو گفیست در حبنت و عن بن عباس قال النبي صلی الله علیه وآله فی علی ان نهاد
اول من يصاغتی يوم القيمة و اخرج الترمذی وحاکم عن النسخ قال رسول الله ان الحبته
تشتاق الی ملکه علی و عمار وسلمان و اخرج الحاکم والخطیب عن بن عباس ان النبي
نظرے علی تعالیت سید فی الدنيا و سید فی الآخرة و محدث صحیح علی

لکه نظرے علی تعالیت سید فی الدنيا و سید فی الآخرة و محدث صحیح علی
لکه نظرے علی تعالیت سید فی الدنيا و سید فی الآخرة و محدث صحیح علی
لکه نظرے علی تعالیت سید فی الدنيا و سید فی الآخرة و محدث صحیح علی

عَنْ عَمِيلٍ قَالَ مُحَمَّدٌ وَهُمْ يَعْلَمُونَ إِنَّكُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّمَا يَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَعْمَلُونَ مَا لَكُمْ بِهِ مِنْ حِلٍّ إِنَّمَا يَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَعْمَلُونَ مَا لَكُمْ بِهِ مِنْ حِلٍّ إِنَّمَا يَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَعْمَلُونَ مَا لَكُمْ بِهِ مِنْ حِلٍّ

رَأَيِ الْحَاكِمِ وَفِي التَّرْمِذِيِّ عَنْ عَلَى قَالَ النَّبِيُّ أَنَّ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَّا وَاتَّ

وَفَاطِمَةَ وَجَسِينَ قَلَتْ تَخْبِنَا قَالَ مَنْ وَرَأَكُمْ لِغَنِيَ فَمُوَصَّلُمٌ أَوْ كَيْفَ

وَجَنَّتْ دَخْلُ خَوْهَشَدَ مِنْ وَتَوَفَّ فَاطِمَةَ وَجَسِينَ وَجَسِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بَسْ عَرْضَ كَرَوْ عَلَى مَرْضِيَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجْبَانَ مَا كَدَمَ وَقْتَ وَجَنَّتْ دَخْلُ خَوْهَشَدَ

فَمُوَعْقَبَ شَمَالًا فَاصْلَمَ الْمَرْسَعَ مِنْ أَحَبِّ اللَّهِمَّ أَجْلَانَ مِنْ مَجْبَمَ وَمَا بَعْدَمَ فَدَخَلَ

الْجَنَّةَ بَحْرَتْهُمْ وَبَرْكَتْهُمْ تَوْكُومَارِبَانَ شَهْ بَارِسِيتْ بَهْ بَاهْرِيَانَ كَلَاؤْشُوا

نِيَسْتَ بَهْ مَنْ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْيَوْمَ الْقِيَامَةُ عَلَى الدُّرْقَ

وَيَعْبُثُ الْأَصْلَاحُ عَلَى نَاقَةٍ كَمَا يُوَافِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَصْحَابِ الْجَهَنَّمِ وَيَعْبُثُ فَاطِمَةَ وَجَسِينَ

وَجَسِينَ عَلَى نَاقَيْنِ مِنْ نُوقَ الْجَنَّةِ وَعَلَى ابْنِ ابْطَالِهِ نَاقَتِي وَأَنَا عَلَى الْبَرْقِ وَ

يَعْبُثُ بَلَالًا عَلَى نَاقَةٍ فَيَنَادِي بِاللَّاقَانِ حَتَّى أَفْأَلْعَنَ شَهْدَانَ مُحَمَّدَ اَرْسَوْلَ الْمُشَاهِدَةِ

جِمِيعِ الْخَلَاقِ مِنِ الْأَوْلَيْنَ وَالآخِرِينَ وَهَذَا الْمَدْرِسَةُ صَحِحَ عَلَى شَرْطِ مُسْلِمٍ وَأَخْرَجَ الدَّائِرَ

قَطْنَى اَنْ جَلَّدَهُ كَالَّلَّهُتَةِ الَّذِي جَعَلَ عَمِيرَ الْأَمْرِ شُورِيَ بِعِنْيمَ كَلَامَ طُولِيَانَ شَدَمَ

بَاسِدَهُلَّ فَيَكِيمَ أَحَدَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يُوْمُ الْقِيَمَةِ غَيْرَهُ

قَالَ اللَّهُمَّ وَلَا فِي مَعْنَاهِ مَا رَوَاهُ غَيْرُهُ عَنْ عَلَى الرِّضَا أَنَّهُ صَلَّمَ قَالَ لَهُ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ

وَالنَّارِ يُوْمُ الْقِيَمَةِ لَقَوْلَ الْنَّارِ تَهْلِي وَهَذَا كَمْ وَرَوَيَ ابْنُ سَمَانَ اَنْ بَاهْبَرَ قَالَ

سَمَعْتَ رَسُولَكَ أَسْدَهُ لَيَقُولَ لَكَ بِحُوزَ أَحَدَ الْمَرَاطِ الْأَمْنِ كَمْ لَعْلَى الْجَوَانِدِ رَهْبَثَ

آمِدَهُ كَرَوْ قِيَاسَ حَقْتَعَالِيِّ اَخْتِيَارَ بَرْسَتَ عَلَى مَرْضِيَ خَاهِرَادَ دَوْنَخَتَارَ

جَلَّدَهُ كَالَّلَّهُتَةِ الَّذِي جَعَلَ عَمِيرَ الْأَمْرِ شُورِيَ بِعِنْيمَ كَلَامَ طُولِيَانَ شَدَمَ

بَاسِدَهُلَّ فَيَكِيمَ أَحَدَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يُوْمُ الْقِيَمَةِ غَيْرَهُ

قَالَ اللَّهُمَّ وَلَا فِي مَعْنَاهِ مَا رَوَاهُ غَيْرُهُ عَنْ عَلَى الرِّضَا أَنَّهُ صَلَّمَ قَالَ لَهُ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ

وَالنَّارِ يُوْمُ الْقِيَمَةِ لَقَوْلَ الْنَّارِ تَهْلِي وَهَذَا كَمْ وَرَوَيَ ابْنُ سَمَانَ اَنْ بَاهْبَرَ قَالَ

سَمَعْتَ رَسُولَكَ أَسْدَهُ لَيَقُولَ لَكَ بِحُوزَ أَحَدَ الْمَرَاطِ الْأَمْنِ كَمْ لَعْلَى الْجَوَانِدِ رَهْبَثَ

آمِدَهُ كَرَوْ قِيَاسَ حَقْتَعَالِيِّ اَخْتِيَارَ بَرْسَتَ عَلَى مَرْضِيَ خَاهِرَادَ دَوْنَخَتَارَ

رَأَيِ الْحَاكِمِ وَفِي التَّرْمِذِيِّ عَنْ عَلَى قَالَ النَّبِيُّ أَنَّ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَّا وَاتَّ

وَفَاطِمَةَ وَجَسِينَ قَلَتْ تَخْبِنَا قَالَ مَنْ وَرَأَكُمْ لِغَنِيَ فَمُوَصَّلُمٌ أَوْ كَيْفَ

وَجَنَّتْ دَخْلُ خَوْهَشَدَ مِنْ وَتَوَفَّ فَاطِمَةَ وَجَسِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بَسْ عَرْضَ كَرَوْ عَلَى مَرْضِيَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجْبَانَ مَا كَدَمَ وَقْتَ وَجَنَّتْ دَخْلُ خَوْهَشَدَ

فَمُوَعْقَبَ شَمَالًا فَاصْلَمَ الْمَرْسَعَ مِنْ أَحَبِّ اللَّهِمَّ أَجْلَانَ مِنْ مَاجْبَمَ وَمَا بَعْدَمَ فَدَخَلَ

الْجَنَّةَ بَحْرَتْهُمْ وَبَرْكَتْهُمْ تَوْكُومَارِبَانَ شَهْ بَارِسِيتْ بَهْ بَاهْرِيَانَ كَلَاؤْشُوا

نِيَسْتَ بَهْ مَنْ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْيَوْمَ الْقِيَامَةُ عَلَى الدُّرْقَ

وَيَعْبُثُ الْأَصْلَاحُ عَلَى نَاقَةٍ كَمَا يُوَافِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَصْحَابِ الْجَهَنَّمِ وَيَعْبُثُ فَاطِمَةَ وَجَسِينَ

وَجَسِينَ عَلَى نَاقَيْنِ مِنْ نُوقَ الْجَنَّةِ وَعَلَى ابْنِ ابْطَالِهِ نَاقَتِي وَأَنَا عَلَى الْبَرْقِ وَ

يَعْبُثُ بَلَالًا عَلَى نَاقَةٍ فَيَنَادِي بِاللَّاقَانِ حَتَّى أَفْأَلْعَنَ شَهْدَانَ مُحَمَّدَ اَرْسَوْلَ الْمُشَاهِدَةِ

جِمِيعِ الْخَلَاقِ مِنِ الْأَوْلَيْنَ وَالآخِرِينَ وَهَذَا الْمَدْرِسَةُ صَحِحَ عَلَى شَرْطِ مُسْلِمٍ وَأَخْرَجَ الدَّائِرَ

قَطْنَى اَنْ جَلَّدَهُ كَالَّلَّهُتَةِ الَّذِي جَعَلَ عَمِيرَ الْأَمْرِ شُورِيَ بِعِنْيمَ كَلَامَ طُولِيَانَ شَدَمَ

بَاسِدَهُلَّ فَيَكِيمَ أَحَدَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يُوْمُ الْقِيَمَةِ غَيْرَهُ

قَالَ اللَّهُمَّ وَلَا فِي مَعْنَاهِ مَا رَوَاهُ غَيْرُهُ عَنْ عَلَى الرِّضَا أَنَّهُ صَلَّمَ قَالَ لَهُ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ

وَالنَّارِ يُوْمُ الْقِيَمَةِ لَقَوْلَ الْنَّارِ تَهْلِي وَهَذَا كَمْ وَرَوَيَ ابْنُ سَمَانَ اَنْ بَاهْبَرَ قَالَ

سَمَعْتَ رَسُولَكَ أَسْدَهُ لَيَقُولَ لَكَ بِحُوزَ أَحَدَ الْمَرَاطِ الْأَمْنِ كَمْ لَعْلَى الْجَوَانِدِ رَهْبَثَ

آمِدَهُ كَرَوْ قِيَاسَ حَقْتَعَالِيِّ اَخْتِيَارَ بَرْسَتَ عَلَى مَرْضِيَ خَاهِرَادَ دَوْنَخَتَارَ

جَلَّدَهُ كَالَّلَّهُتَةِ الَّذِي جَعَلَ عَمِيرَ الْأَمْرِ شُورِيَ بِعِنْيمَ كَلَامَ طُولِيَانَ شَدَمَ

بَاسِدَهُلَّ فَيَكِيمَ أَحَدَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يُوْمُ الْقِيَمَةِ غَيْرَهُ

قَالَ اللَّهُمَّ وَلَا فِي مَعْنَاهِ مَا رَوَاهُ غَيْرُهُ عَنْ عَلَى الرِّضَا أَنَّهُ صَلَّمَ قَالَ لَهُ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ

وَالنَّارِ يُوْمُ الْقِيَمَةِ لَقَوْلَ الْنَّارِ تَهْلِي وَهَذَا كَمْ وَرَوَيَ ابْنُ سَمَانَ اَنْ بَاهْبَرَ قَالَ

سَمَعْتَ رَسُولَكَ أَسْدَهُ لَيَقُولَ لَكَ بِحُوزَ أَحَدَ الْمَرَاطِ الْأَمْنِ كَمْ لَعْلَى الْجَوَانِدِ رَهْبَثَ

آمِدَهُ كَرَوْ قِيَاسَ حَقْتَعَالِيِّ اَخْتِيَارَ بَرْسَتَ عَلَى مَرْضِيَ خَاهِرَادَ دَوْنَخَتَارَ

خواه ساخت هر کجا خود و حبیت و حمل نماید و هر کجا خود را در ورنخ فرمد
 پس خلا پرسید که شمنان علی بر ورنخ خواهند رفت و دوستیان بحبیت فائز خواهند
 گردید اما بیان علم و حکمت و حل مشکلات و فعایت و ذکار وجودت او نه بحیثیت که در
 حیله تحریر در آید بلکن شنمه ازان مرقوم سپرده و طالب صادق را فحایت میکند
 فرموده بخود احمسه احمد علیه فاطمه در حق دے اماده نیت لاعسلم و علی با پها از جهه الباز عن طایر
 بن عبد الله واعظیه وابن عاصی علی بن عاصی والطبری عن كلهم و احکام عن علی وابن عمر
 وزاد الطبری فی روایة علی بن عباس رقو عافیه اراد المعلم ظیات من پایه و نهاد بحیثیت
 صحیح علی رای احکام و قال بن حجر سن و هر عند اثره عی و ابو لغیم عن علی بخطه انا و اد
 بحکمه و علی پایه ^۲ بارگشای علی مرضیه + آئی پیش بور لطفا حسن الفضیل
 چون تو بایی آن دینه علم راه چون شاعی آقام علم راه باز بامشای باب محبت
 ناید موه بارگاه و مارکه که خواهد بود از همه طاعات دینی بترست + سبق بایی بگزین
 سابق که هست فی الصاعق اخرج ابن حجر علوی گفت ابن عباس پرسید که نقل وی
 از علی مرضی ثابت شود ما همون را افتخار میکیم و متفق تخلف آن نمیشود و از اجل است
 علوم ممکن عذر چنان بیوی مخدوش داشتن و آن را در وقت حاجت در محل خود صرف نمودن
 اخرج شیخ الشیخ اسهر و دیفی احوالت عن عبدالله بن احسن قال حین نزلت نہد الایه و قیام
 اذن داعیته قال رسول الله علی مصالحت این جلما اذکر یا علی قال علی فناشیت شیام
 بعد و ما کان اننسی گذاشت که نازل شدایی کریمه که مضمون شیام نیست که نگاه دید از نهاد

شیام بحکمه ایشانه را میکند و میگویند شیام بحکمه میگذرد و میگویند شیام بحکمه میگذرد
 شیام بحکمه بخوبی میگذرد و میگویند شیام بحکمه میگذرد و میگویند شیام بحکمه میگذرد

این آیات را کوشایی نکاهار نموده فرمود رسول علی مرتضی را خواستم از خدا که
 بگرداند کوشایی ترا یا علی نکاهار نموده حضرت علی فرماد که ازان روز پنج خرداد
 فراموش نکردم و اصل اشیان گردمن مگر در درواه احمد بن ابی التبری عن
 علی علیه السلام آورده اند که مالی نزد عمر بن الخطاب آمده بود و قدری بعد از
 تفسیر باقیها نموده عمر بن الخطاب به ازان خطاب گردکه چه باید کرد این مال را
 بیان الفتنه ای میر المؤمنین باز داشتم ترا از ملاش قوت ایل و عیال و تجارت
 وغیره پس این مال برای نیست در احتیاج خود صرف فرماد پس عمر بن الخطاب
 متوجه برخیاب علی مرتضی مسلوات اللہ علی عنیا و علیه کشت و فرمود که چه می فرمائی
 تو یا علی مرتضی جواب داد که بیان بخوبیت تو عرض کردند باز عمر بن الخطاب
 گفت بگوید فرموده تو علی خواهیم کرد پس علی مرتضی علیه السلام یاد داشتند که
 رسول خدا احصیم مال را نگاه نمی داشت و هر کاه که صرف می شد و هر چیز باقی ماند
 سرور میگردید فرمود عمر راست فرمودی یا علی و اشد لاشکران لکه ای الاقو

مشترک ضمیر و اجب آمد و خود
 دارند بگشایید و خشم اید
مشترکن هر شاگردان را بنده باش
 پیش اشیان مرد شوپانده باش
 و بودعهون الخطاب که پناه می حست بخدا از مشترکن که دران مشکل شا علی مرتضی
 نمی بود دشمن

بلی که ای مشترکن هر شا علی مرتضی ای دارمن از نیزه بندی که ای دارمن ای دارمن
 ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن
 ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن
 ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن ای دارمن

ای نقائی تجواب ہر سوال مشکل ز توصل شود می قیل و قال

ز اخرج ابو عمر عن سید بن المسیب قال کان عمر رضوی ذمیہ من معضله لیس فلیس
ابو حسن قال بعمر و قال فی المجنونۃ التی امر بر جهاد فی رجم القی و ضعف شتم شتر
فارا دعمر بر جهاد فی رجم القی و ضعف شتم شتر عذر بر جهاد فی رجم القی و ضعف شتم شتر
ان الله رفع القلم عن المجنون فقال لوا على ذلك عذر بر جهاد فی رجم القی و ضعف شتم شتر
لکن مجنونہ وزنی را که بعد از ششماہ اه غزند آورده بود سنگار کند علی هر قسمی
تشریف آورده و فرمود جملہ و فصالہ ششماہ شهر الحدیث یعنی حل ششماہ
همی شود چنانچہ ازین آیہ کریمہ بر می آید و حق تعالیٰ مجنون را منزع القلم ساخت
بر و موافخه پیچ چیزیست پس از رجم مجنونہ که خلاف شرع بود عمر بن الخطاب
را بازداشت نہیں کفت عمر بن الخطاب اگر نبی بود ملک مرتضی هلاک میشد عمر
از مجنونین بر کرات و مرات این کلیرا فرموده اخرج ابو عمر عن عبد اللہ بن مسعود
کن اندریت ان قسمی اهل المدینہ علی بن ابی طالب عبد اللہ بن مسعود گفت که
بودیم اصحابہ کمی لفتم ایا ہم میگذر کریں حکم کنند کان اهل مدینہ ہے کتاب خدا
و سنت رسول فضل علی مرتضی است و رسول خدا ہم در حق وی فرمود که افضل
علی بن ابی طالب نہ اکثر فی اذالم الخوار وغیرہ از اخرج ابو عمر عن فی الطفیل قال
شمدت علیها بخطوبہ یو یقول سلوانی عن کتاب الله فوائد ما من آیتہ الا انا
اعلم لیل نزلت ام نہار فی سلام فی جملہ بطفیل روایت می کند کہ حاضر شدم

بخدمت علی رضی در حال پیک خطبه میخواهد و فرمود بپرسید از من حثیت کتاب
خدارا قسم خداست مرد که نیست هیچ آیتی مگر آنکه من می داشم اینکه در شب فرود
آمده است یا در روز و در دشت یا در کوه و نی فضل الخطا ب و فی عددة من سال
رجح عمر ای قول علی ثم قال عجیبت الناس اان تکون مثل علی بن ابی طالب لولا علی
الملک عمر و سعد علی و علی جالس فی مجلس عسر فالتفت الی علی عمر فقال یا
ابا حسن قم فاجلس مع خصمه فقام علی مجلس مع خصمه فناظر و اصرخ الرجل روح
علی الی مجلس فتبین بعمر التغیر فوجبه فقال یا ابا الحسن ای اراک متغیر الکرهت اکان
قال نعم یا ایل المونین قال ولم ذاک قال لا هم کنیتی بجهزة خصمی فما هم ظلت لی قدر یا
ابا حسن و لم تقل قدر یا صلی فاجلس مع خصمک فاختد عمر بر اس علی و قیل من عذینیه شفعت
یا بی انتکم بکم بدانا اند عزو و جل و بکم اخر خاما من الظلات الی سور و اذا خرج ابو
حنیف عیید بن المسیب قال اکان احد من الناس يقول سلامی غیر علی بن ابی طالب
ابو عمر از سعید بن المسیب یا اروک سعید بن المسیب لفت که بجز علی رضی سوی ملکت
که سلوانی قبل ان تفقد و تی و چکونه کسے نمی گفت دریامی علی که علی بود و یکی
بساط ای ان فرسیده بیست

فَلِمَا مُنْشَوْدٌ مَا نَرَهُ بُودَ | از گفت اما فتحنا بر کشود
و عن عبیدالله بن مسعود و ان القرآن انزل على سبعه احرف باسته احرف الال
ظاهر و باطن قال على بن أبي طالب عزده من علم الظاهر و الباطن از عبیدالله بن مسعود

لری فاختنیست و میگویند این دلایل را که در اینجا مذکور شده اند
آن دلایلی هستند که باعث شدن این نظریه های خانمی و خانمی خواهد بود

بیان کرد این که از دیدگاه از زمانی بود که می‌توانستند می‌توانند می‌توانند
که از دیدگاه از زمانی بود که می‌توانند می‌توانند می‌توانند می‌توانند
که از دیدگاه از زمانی بود که می‌توانند می‌توانند می‌توانند می‌توانند
که از دیدگاه از زمانی بود که می‌توانند می‌توانند می‌توانند می‌توانند
که از دیدگاه از زمانی بود که می‌توانند می‌توانند می‌توانند می‌توانند

روایت است که قرآن بر هفت حرث نازل شد و هر کیه را ظاهر و باطن است
وعلی بن ابی طالب عالم ظاهر و باطن است قال اللہ تعالیٰ لارطب ولايابس
الافق کتاب بین علی مرتضی راعلی هفت بطن قرآن بود و همچویز طلب یابس که
در قرآن ترول نمود و حیطه علم ان امام العالمین بود و از اخراج ابو عمر عن
عبدالله بن عباس قال و اشد لقدر اعطی علی بن ابی طالب تسعه عشر اشاره العلیم
و انتقام والیه لقد شارک تحوه فی العشر العاشر و من الاربعین تناوح الاسلام و علی علیم
بزرگ الجزو قال و اذا ثبتت نا الشی عن علی لم يعدل لغيره و سوال کبارها
و رجوعهم الى قنادله و اقواله في المواطن الکثیرة و المسائل المعضلات مشهورة
هزاه ما قى فضل الخطاب و غيره گفت ابن عباس قسم خدا هر آئید و اده شده
نیز حصه علی مرتضی از ده حصه شرکیه مصحا به و غیره مردمان در وهم حصه ازان
و نیز حصه خصوص پسرش دست و آن بحریت ذخیره و دیگران مانند انوار

۱۷

امیات

علی بحریت ز الطافت آلمی	کرفتیش ازمه تابا هی
ز هر شش با فتره جانب دست	چراغ علم روشن کرده است
سرستان عالم خاکپایش	بیاعرف بجه جان را قد ایش
واز اخیل حدت ذهن و سرعت استعمال با خذ حکم میداشت و این و تصمیم قضا یاصرون میکرد و تحقیق ثابت گشته از رسول اصلی اللہ علیہ آل بوجوہ	

متعدد که فرمود که قصی واعلم بکتاب اشد و سفت رسول اللہ میان شما با
علی مرتضی هست وابن عباس از عمر بن الخطاب و ایت می کند که اقصی میان صحابه
علی مرتضی است و کلام وی در تفسیر قرآن باساخنده صحیح بسیار است و مبلغ اذان
کتب بکار اخرج ابن سعد وغیره عن ابی الطفیل عن علی قال و اشدا نزلت
الاینہ الا قد عملت فیما نزلت و این نزلت ان نلی و هبی قلیاً عقولاً ولساناً
ناطقاً فرمود علی مرتضی که نازل نشد سیچ آئیتے مگر آنکه میدانم و رجیل کیم نازل
شد و در مکانے که نازل شد و در شان شخص که نازل شد برستیکه خدا شرعاً
عطای فرموده است مرا اولی عاقل و دانکه هر چه میخواهم از قرآن برمی آرم و
زبانے واده است گویا که ازان افاضه فیض بر عالم میکنم از اخرج ابن قدو
عن محمد بن سیرین قال لما توفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم و علی عن الیعیة
فلقیه ابو بکر فقال كرهت اما رقی فقال لا ولكن آئیت لا ارمی بر دایی الا
الى الصلوة حتى اجمع القرآن فرغوا انة کعبۃ علی تبریز قال محمد لو کهبت فلک
الکتاب لینا کان فیل العلم والی داوود از محمد بن سیرین که از مشاہر تابعین است
که ای رده که هرگاه وفات یافتد رسول خدا او مقرر گشت خلافت بر این مکر صدق
توقف کرد علی مرتضی بمعیش پسر ملاقات کرد بادی ابو بکر صدیق و گفت
ایا ناخوش آمد ترا امارت من ای علی مرتضی فرمود نه لکن من فتحم خوردم و بر خود
لماز مرگ فخر که چادر بد و شنگیم و بر خیرم مگر برای نماز سنجیکانه ام اما آنکه جمیع بنین

قرآن را مرافق است از جمیع قرآن نبود پس داشتند که علی مرضنی جمیع کرد قرآن را به صحیح که نازل شد بر رسول خدا که در آن اصلاح تغیر و تبدیل و تقدیم و تاییز نبود گفت محمد بن سیّرین اگر میرسید باما آن قرآن که جمیع کرد بود علی مرضنی صلوات اللہ علی بن سینا و علیہ رحمۃ الرؤیا حاصل نمی‌شده از ذی علم کثیر و نفع خلیفه لکن تقدیر مساعد شیخ شیخ آن نشد هنرمانی از ازالت الخوار و الاتفاق غیر علی از اخراج ابو عمر عن محمد بن کعب القرطبی قال کان علی محن جمیع القرآن علی عبد رسول نشد و چوحتی و حضرت علی مرضنی از حفاظاً احادیث رسول خدا و کثیر التقلیل میان صحابه است قریب شصده حدیث در کتب معتبره از احادیث مرفووعه علیه السلام مذکور است و فی الحجۃ فی مرفووعات او بیشتر از هزار میتوان یافت و بعضی امباب حدیث پیش از ذی نکرده بودند و دوی فاتح اول آن باب است و اخراج عن عائشة ان علیها ذکر عنده با فقالت اما انة اعلم من نعمی بالستة و از مسائل فتاوی و احكام بیانی نقل کرده شد خصوصاً در کتب شافعیه و مصنف عبد الرزاق و مصنف ابی بدر بن ابی شیعیه حصہ و افره مذکور است و موحد علم خونکه مهادی عام علوم غریب است علم مرضنی علیه السلام است قال القاسم الزجاجی فی المایه حثنا ابو جعفر محمد بن رشیم الطبرانی حدثنا ابو حاتم البختیاني حدثیت یعقوب بن احمد الخزرج حدثنا سعد بن سلیم الیاپی حدثنا ابی عیون جدی ابی الاشول و ابی

قال قال و خلقت على مير المؤمنين علي بن ابي طالب صلوات الله على نبينا
و عليه فرائضه مطرقا متذكرة اقلت ف قيمت ف تذكر يا مير المؤمنين فقال في سمعت بيلكم
نرا بحثا فار و ت ان اضع كلامي في اصول العربية ف قلت ان فعلت هرانا حينها
و قدمت فنيا نزهه اللغة ثم اقيمة بعد ثلاثة فالقى لي صحيحة فيها بسم الله الرحمن الرحيم
الرحيم الكلام كل اسم و فعل و حرفا فالاسم ما انشأ عن المسمى الفعل ما انشأ عن حركة
المسمى والحرف ما انشأ عن معنى ليس به و لا فعل ثم قال لي اتبعه وزوقيه كما واقع
لك و اعلم يا ابا اسود ان الاشياء ثلاثة ظاهر و مخفي و ظاهر و لا مخفى قال يا جلا
جمعت منه شيئا و عرضتها على يهود كان في ذلك حروف النصب ف ذكرت
سما ان و آن و لبت و لعل و كان و لم اذكر لكن فقال لهم تركتها فقدت لم
حسبها منها فقال بل هي هنا فزوها اليها فذااما قال السيوطي في تاریخه وفي حیوه
الجیوان روی ان عليا و ضع لان الكلام على شملة اضر بهم فعل و حرفا
ثم و قعه الیه قال تمم على نهادی الخوخوان ابا اسود قال ستاذ نب مخدیانی ان
اضع خوا و ضع فسحی لذکر خوا او ابو الاسود كان من سادات التابعين صحبت
عليها و شهد صدقة فين وكان لكل امریال رایا و اعزهم عقولا و يبعد من الشعرا لجهة
قیله لشده معاویته بدر قال نعم لكن من الجوانب الاخر و زجحت توھید
وصفات زبانی داشت فصحیح و انت صحبت و خطب و دی على الاسلام باقتضی
و حضرت على مرتفع صلوات ائمه على نبینا و عليه میان صحابہ سید الوریدان زبان

١٤٣

بگان
 بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان
 بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان
 بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان
 بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان
 بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان
 بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان
 بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان
 بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان
 بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان
 بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان
 بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان
 بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان
 بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان بگان

متقدراست گویا در باب توحید و صفات از فن کلام متكلم او با دست و و
 علیه السلام در آن مقالات از حصل اجمال که در منتهی سنیه نباید است تفصیل ش
 برآورده یکین متاخران بر امنتوال نسخ نکردند و یکینها و شما لا انتقام در در باب
 تصور بجزئی بود بغايت و سمع اما استعمال در رایام خلافت بجزء از تفصیل
 آن باز و شست قال الحبیب رحمة اللہ شیخنا فی الاصول والبلار علی المرضی در رسما
 فصاحت و طرز بلاغت و خطب و روهه او است ہذا ما فی ازالۃ الخفا و فی فضل
 الخطاب لقد و تھا اهل الصفا خواجه محمد پارسا قدس سره قال الحبیب امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب لون فرع العینا علی الحرب لتفعیل العیناعنه من مہر العلوم لیعنی علم المتصوف
 ما لا یقوم لآل القلوب و ذلک مراد علی علم الدنیا و قال الحبیب صاحبها فی ہذا الامر
 الذی شارعی ما تفھمتی القلوب و ادیعی الی مایش لقوله بعد بینیها صلمع علی ابن
 ابی طالب فضل الخطاب آورده که امام علی بن ابی طالب عارفان بود و هم
 است رااتفاق است که مر علی را انفاس شیخی بود و مراد را استخناست که پیش
 از زیکر شیخیت و از پیشی سر مثل آن نیاورد و هاست تا بدینجا که روزی
 بر منبر برآمد و گفت سلوان عفادون العرش فان ہیں الجوانح علام جما ہز العاب
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی قمی ہذا ما ذوقتی رسول اللہ ذوقاً فی الذی
 نفسی ییده لواذن لا الہ لا توریتیه ولا بخشیه ان تکلا لوضعت و ساده فاجرت
 لما فیها فضیل قافی علی ذلک و کان فی المجلس جلیقیاً و خلت الیمان فحال و عی

ہذا رجل دعویٰ عریفیت لافضو نه فقام فقال نسالك فتم على سلطنتها والأسال
 تقدماً فقال انت محلی علی فلک ہل را کیت ریک یا اعلیٰ قال ما نت لاعبد بالله
 اره فقال را یتہ قال لم ترہ العيون بشاهدہ العیان لکن را یتہ القلوب
 بحقائق الایقان زلی و اصر را شریک نہ اصل لفرد لامثل له لا یحییہ
 مکان ولا یمود زمان ولا یمود بالحواس ولا یقاس بالناس فصاح وعلب
 و سقطه منشیا علیہ فیما افاق قال عاہدت اس عن ان اسال حد ایعد ہذا تقدماً
 فقال علی بن ابی طالب ہذا الکان الامر الیک و یکی از اطباء روزی از علی لقتنی
 سوال کرد که در قرآن شا آمره ولا طب ولا یابس الافی کتاب میں پس علم
 طب کی جاست فرمود کہ ازین آیہ کریمہ کلو واشر بو او لا تسرفو ان اشد لاجیب
 المرضین بر می کیز کل دشرب باعتدال باید و چون از اعتدال بگذرد بجایی
 پیدا گند بسادی ہمہ اعراض و تعفن اخلاقاً طاہمین افراط و تفریط کل دشرب است

مفتولی

تاقوئن را چرب و شیرین مهدی	گوہر جان را نہ بینی نسے بھی
این شراب و این کباب و این شکر	غال زنگین است و قشین ای پسے

و صوابہ سید الوری کہ شعری کفتہ علی شعر ایشان بود اخری عن الشعیی قال
 کان ابو بکر يقول اشعر و کان عمر و عثمان يقولان و علی شعر اثلاشتہ و اخری
 عن سبط الچمعی قال علی بن ابی طالب بیات

دیگر اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون
 اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون
 اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون
 اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون
 اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون

اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون
 اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون
 اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون
 اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون
 اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون کیا اذون

فَلَدَىٰ مِنْ كُلِّ عَلَافٍ مِّنْ لَعَافٍ
وَهُمْ مِنْ أَهْلِ بَرْدَةٍ
فَلَدَىٰ مِنْ قَارَوْنَ رَوْنَ مِنْ زَانَ
وَهُمْ مِنْ أَهْلِ بَرْدَةٍ

أَذَا شَتَّلَتْ عَلَى الْيَاسِ الْقُلُوبُ وَضَاقَ لَهَا الصَّدِ الرَّحِيبُ
وَاطْهَانَتْ بِهِ وَارَتْ فِي إِمَانِنَا الْخَطُوبُ
وَلَمْ يَرِدْ الْكَثَافُ الْفَرِوجُ
وَلَا اغْنَى سَبِيلَةَ الْأَرْسَبِ
إِذَا تَاهَ عَلَى قَنُوطِنَكَ غَوْثٌ هَمِينٌ
وَكُلُّ الْحَادِثَاتِ إِذَا تَاهَتْ بِهِ
مُتَقْرُونَ بِهَا فَرَحٌ قَرِيبٌ
إِسْتَبْرَى عَلَيْهِ السَّلَامُ شَوْرٌ وَمَعْرُوفٌ
إِسْتَمْكِبَرٌ فَوَادِعٌ عَظِيمٌ وَمَنَافِعُ جَيْهِهِ
سَائِلٌ وَمِنْيَهُ مَفْسِي خَلْقَهُ سَابِقِينَ
وَوَرَدَ بَيْرَاتٌ مَكِيَّهُ حَلَمَشَانَ يَأْمِنُ سَبِيلَ
الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
بِوَرَدَ وَرَبَابٌ عَلَمٌ حَسَابٌ عَجَابٌ بَسِيرَاتٌ
وَغَرَابٌ مَيْشَارَازَانَ بَهْرَذَخَانَ عَنْهُ
أَذَا خَرَجَ أَبُو عَمْرَنْ عَاصِمُنَ زَرِينَ بْنَ حَنْفَرَى
خَمْسَةَ رَغْفَةَ وَصَعْلَى الْأَخْرَى لَثَثَةَ رَغْفَةَ فَلِمَا وَضَعَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بَهْرَهَارَ جَلَ قَلْمَنْ فَعَلَالَ أَلْبَسَ
لَلْفَزَ الْجَلِسَ وَأَكْلَ حَمَادَهَ سَوْدَافَى الْكَلْمَمَ الْأَغْفَةَ الشَّانِيَهُ فَعَامَ الرَّجَلَ فَلَرَحَ إِلَيْهَا نَيْمَهُ
أَوْرَهَمَ وَقَالَ خَذَا هَذَا عَوْصَمَا أَكْلَتْ أَكْلَمَا وَنَلَتْهُ مِنْ طَعَامِكَمَا فَدَنَا زَعَوْقَالَ صَدَّا
الْأَغْفَةَ الْخَمْسَهَ دَرَاهَمَ وَكَلَ ثَلَثَهَ وَقَالَ صَاحِبُ الْأَغْفَةَ الشَّانِيَهُ لَأَرْضِي الْأَ
انَّ يَكُونُ الدَّرَاهَمُ بَنِيَانَ فَصَفَيْنَ وَأَرْفَعَهُ إِمَرَّ المُؤْمِنِينَ عَلَى بَنِي طَالِبَفَقَنَا
عَلَيْهِ فَصَفَيْهِمَا فَقَالَ الصَّاحِبُ الشَّانِيَهُ قَدْ عَرَضَ جَلِكَ صَاجِكَ مَا عَرَضَ وَجَزَهُ أَكْهَرَ
مِنْ جَزِيلَ فَأَرَضَ بِالشَّانِيَهُ فَقَالَ لَأَوْلَانِدَ لَأَرْضِيَتْ مِنْهُ الْأَبْرَاجَنَ فَقَالَ عَلَى لَهِسِ
لَكَ فِي مَرْجِنَ الْأَوْرَهَمَ وَأَصْدَوَلَ سَبَقَهُ فَقَالَ لَرَجَلَ سَجَانَ يَا إِمَرَّ المُؤْمِنِينَ مُهْبَرَضَ

فَلَدَىٰ مِنْ كُلِّ عَلَافٍ مِّنْ لَعَافٍ
وَهُمْ مِنْ أَهْلِ بَرْدَةٍ
فَلَدَىٰ مِنْ قَارَوْنَ رَوْنَ مِنْ زَانَ
وَهُمْ مِنْ أَهْلِ بَرْدَةٍ

بِجَمِيعِ شَفَقَهُ وَرَزَهُ
بِجَمِيعِ شَفَقَهُ وَرَزَهُ
بِجَمِيعِ شَفَقَهُ وَرَزَهُ
بِجَمِيعِ شَفَقَهُ وَرَزَهُ

علی شفته فلم ارض و اشتت علی یاغذ اقلم ارض و تقول لی الا ان لا بک لی فی
 مر المحن الا دراهم واحد فقال له عرض علیک صاحبک ان یاغذ الشفته صلی
 فقلت لارضی الامر المحن ولا بک لک فی مر المحن الا واحد فقال لا الرجل فخر فرنی
 بالوجه فی مر المحن حتی اقبل فقال علیکی الریس الثانية الاغفة اربعین وعشرون هلاک
 اکتموا و انتقم ملکة افسن ولا یعلم الا کثر منکم اکلام ولما اقل فتحلوں فی الکلم علی السواد
 قال بی قال واکت انت ثانیتیه اثلاث و انا لک تسعا اثلاث واکل کما جبک
 ثانیتیه اثلاث و لم یحسم عشر هلاک اکل سهان ثانیتیه ولیکی له سبعه و اکل لک واحد
 من تسعمیه هلاک واحد بو احدک ولو سبعه فقال لا رجل فخرت الا ان تجزمه
 روایت هست که و مر با هم چاشت پیخور و ندر که بی ویج نان داشت و دیگری
 سه نان و هر دو این هشت نان را پیش خود گذاشت مستعد خوردان بودند
 که ناگاهه مردی بر ایشان گذشت و سلام کرد و پس هر دو طعامش خواندند آنها
 پیشست هر سهه ان هشت نان را با سخور و ندر بعد از فراغ از طعام آنها در برخاست
 و هشت در هم داد و یهادیان نانهای کفت عوض طعامی هست که از همای خوردند
 و برفت پس سازحت کرد هر دو گفت صاحب پیخ نان به صاحب سه نان
 که مرد است پیخ در هم و تراست سه در هم هر دو همی عوض نانی صاحب سه نان
 با آن راضی نبی شد و با لمنا صفره می طلبید و صاحب پیخ نان بمنا صفره رضا نمی داد
 تا آنکه آندر هر دو کتاب علی مرتضی صلوات ائمه علی بنیاد و علیه عرض کردند

بنیاد هدیه از زمانه زیارت کنونی را از این میانه از این اوقات از زمانه زیارت
 بنیاد هدیه از زمانه زیارت کنونی را از این میانه از این اوقات از زمانه زیارت
 بنیاد هدیه از زمانه زیارت کنونی را از این میانه از این اوقات از زمانه زیارت
 بنیاد هدیه از زمانه زیارت کنونی را از این میانه از این اوقات از زمانه زیارت

شیخ احمد
کاظمی کاظمی
سید علی شیخ احمد
کاظمی کاظمی

شیخ احمد

شیخ احمد

شیخ احمد

شیخ احمد

این ماجرا فرموده علی مرتفعی صاحب سنه نان را آنچه که میداد ترا آپرتو و زده
چنانچه دجالی و حالی نیز نان امی او پیش از نان هایی است برو و بر قسم ام
رجعنی شوکت و افسر ارضی خواهی مسدود شد که بحقی که مرست دران در سه های علی
مرتفعی فرمود حق توییت مگر مکیدر هم و هفت در هم باقی حق است گفته اند
له سبحان اشد ما ایل المونین او میداد مراسه در سه در ارضی نشد مر فرمود و تو اشاره
فرمودی بگفتن آن تا هم راضی باشتر مالامی فرمای که حق منیست مگر مکیدر هم
نمیخواهی جراحت فرمود علی مرتفعی علیه السلام میداد بتو رفق تو سه در سه علی
واحساناً و تو کفته که راضی نخیشم الاجتن حق توییت مگر مکیدر هم آن در عرضی و
هیان فرماد جهان ماقبل کتم فرموده تو بدل و هیان فرمود علی مرتفعی علیه السلام
هر آن باید به میشهت نان که آن همه بست و چهار ثلث باشد و خور دید شما
سرشنآن را معلوم نیست که کدام مکانی زنها که خورده و کدام مکانی زیاده پس
حملان پرورد و برخورد و شاهد هر سه علیه السویه گفت رهت فرمودی فرمود پس
خوردی توییت ثلث از نه ثلث خود و پار توییت ثلث خورداز پاترده
ثلث خود و آن هر دخورد هشت ثلث یک ثلث از تو و هفت ثلث از پار تو
وارین صورت هر در هجی هوض در هشتی افاده پس حق خود را در راب و از
باطل روی تتابا هنر و بحقی بست و در فرمودن کذا کذو بدل رفته شدم

۵

شیخ احمد
کاظمی کاظمی
سید علی شیخ احمد
کاظمی کاظمی

شیخ احمد

شیخ احمد

ر استی و حب رضامی خدمت
راستیهادانه و دام دست

الله مدیدم که کنم شد از ره بست
از حدیث راست آرام دلست

اذوقی الریاض عن محمد بن الزبیر قال و خلت مسجد دمشق فاذا اتا الشیخ قد الملوک
ترقوتاه من الگریف خلت پاشیخ من اور کشت قال عمر خلت فاغزوت قال یا رسول
خلت فحید شنی شیخ معموہ قال خرجت مع فیضه حاجا فاصبنا بیض نعما قدر اصرنا
فلما قصينا من اسکه ذکر نا امیر المؤمنین عمر فادبر و قال تبعونی حتی ای جمی
رسول تقدیف پسر ب مجرمه منها و اچاپته امراء فقال اخوه جحسن فالت لا فادبر و قال
ابن عثیمین الیه و ہو میسوی الریب سیده فقال مرحبا با امیر المؤمنین فقال ہو
اصابوا بیض نعما و هم محروم فوال اذ ارسلت ای قال ما احق بایت امک قال
یغفرمون لفجیل فلامیسرا بکارا بعد والبیض فما نفع منها اهد وہ قال عمر فان بل
یکمیح قال علی البیض بیض فلما او بر قال عمر اللهم لا تسئل لی شدیدۃ الا ولایتی
جیبی در ریاض المنوره از محمد بن الزبیر او رده که گفت این زبیره آدم و
مسجد دمشق و دیدم همیزے را کشش و تاکشة از پیری گفت ای پیر در کرام
محمد بودی وزمانه کرا در ریاضی گفت زمانه عمر بن الخطاب را و در غزوه
پیغمور حاضر دو دم گفت چیزی از شخصه ای که شنیده بیان کن گفت برآدم
پاک و ہی قصدی مح و اصر امیح بستم پان فتم بضمها کی قتل صرع و خود و کم بعد از
ادای مح عرض گردیم این ما جرا بخدمت عمر بن الخطاب پس روان گفت

لئے کون سا لفڑی اور دوسری دوسری نہیں اور عین اذانِ اسلام کا لفڑی اور لفڑی
کو دینے والے مسلمانوں اور بُنگالووں کے لفڑی نہیں بلکہ اپنے داداں کی ایک زندگی کے دلخواہ کو

وگفت ما را پیسید و بنال من و آمد مجرمات رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سرورہ کی
از ان مجرمات را وجواب داواز اذرون زنی و پرسید عمر بن الخطاب آیا ہے ت
ایخا الحسن علی مرتضی صلوات اللہ علی خدیجہ و علیہن لفت ہے پس وان لشہ عمر
بن الخطاب از آسمیا بجا ف صحرا و فرمود ما را پیسید و بنال من تاک آمد عمر جایلی پڑو
علی مرتضی علیہ السلام در جامی کہ علی مرتضی برای پر میکر دخال را وجد امی سافت
از ان کاہ را پس گفت عمر مر جایا امیل لو منین گفت این گروہ احرام بستہ بو دمد
بہائی حجج و در حالت احرام رسیدند پر بیضیہ شتر مرغ و تصرف کر وند وران
فرمود علی مرتضی چرا نفترستادی کے را کہ بیوی من حاجت آمد ان تو بود
عمر بن الخطاب گفت کلاائق ترہت مر الکہ بر سکم بحیثت تو پس فرمود کہ بھا نند
ایں گروہ شتر ف را بہر مادہ باری آن بعد دیپھدا تا برا اند آنہ بچہ ما و بہدی قہر نہ
آن بچہ پار اتا سخ کر دہ شو نہ گفت عمر بن الخطاب کہ شتر کا ہئی شخص می شو د
و بچہ پنی زاید جواب داد علی کہ گلاہی بیضیہ کندہ می خود و ازان بچہ پر بیوی میر
گفت عمر بن الخطاب می باز خدا فرد و میار باری من مشکلی و سختی مگر کہ باشد در
بیلوی من علی علیہ السلام اس شعار

اوی بے تو کرام زندگانی	اوی بے تو حرام زندگانی
آن زندگی کے بے تو پاشد	مر کے ست بنام زندگانی
اذا عن الحسن بن المیران رطیبین ایسا رامراہ من قریش فاستودعا باماته دنما	

سے اپنے بھائیوں کی
بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی
بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی
بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی بھائیوں کی